شهرآرا

روزنامه
فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال شانزدهم
۱۶ اسفند ۱۴۰۳
۵ رمضان ۱۴۴۶
شماره ۴۴۴۶

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۵۰٪ ↓ ۳ ↑ ۱۶

صبح ۸ | ظهر ۱۵ | عصر ۱۲ | شب ۵

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۴۲:۴۳ | نیمه شب شرعی ۲۳:۰:۴۷
- غروب آفتاب ۱۷:۳۰:۴۷ | اذان صبح فردا ۴:۲۹:۲۳
- اذان مغرب ۱۷:۴۹:۳ | طلوع آفتاب فردا ۵:۵۳:۱۵

شهید

احمد تقی‌زاده نادری



تاریخ شهادت:	۱۳۵۹/۱۲/۱۹
تاریخ تولد:	۱۳۱۴/۰۸/۱۹
محل تولد:	مشهد
محل شهادت:	کرخه

طرح روز



رضا جنگی

بدون شرح

بام حرم

جهان قند است





حامد عسگری
شاعر و نویسنده

سومین سحری بود که قسمتم می‌شد جلو دوربین حضور داشته باشم. دیروز بعد از افطار مصطفی آمد دنبالم و رفتیم یکی دوتا پیراهن گرفتم که تنوع لباسی داشته باشم. مردم عزیزند و لایق بهترین‌ها. وحوالی ساعت یک بامداد وارد حرم شدم. از باب‌الرضا(ع) آمدم تو، مهدی گفت یک اسپرسو بخوریم و پیشنهاد تلخش را چند دقیقه بعد به شیرینی کارت کشیدیم و از مغازه همه چی فروشی زدیم بیرون. چه حکایتی شده همه مغازه‌ها در مشهد یک دستگاه قهوه‌ساز گذاشته‌اند گوشه مغازه‌شان و یک کاغذ چسبانده‌اند که «اسپرسوی اعلی موجود است» وقهوه فروش شده‌اند. از جهتی خوب است که دسترسی را راحت کرده و از جهتی بد چون معلوم نیست چه قهوه‌ای می‌خوری! وارد استودیو می‌شویم، از این پاپوش‌های خادم‌ها برایم خریده‌اند که پاهایم یخ نکند. چرم مصنوعی است و با حرارت بدن گرم نمی‌شود که هیچ بدتر پا عرق می‌کند و عرق یخ می‌زند و پاهایت چوب می‌شوند. پلاتوی اول را در صحن انقلاب می‌گویم. یک شعر از سعدی می‌خوانم و می‌گویم برویم بالاکه برنامه را رسما شروع کنیم. آقای امین فروغی، رحمت بر شیری که خورده است، این قدر که این مرد شیرین است و این قدر که این عزیز فرزانه محفوظات و معلومات دارد و از فضایل مولایمان علی(ع) این قدر گوارا می‌گوید و می‌نویسد. دعای سحر پخش می‌شود، چند دقیقه‌ای از اینستاگرام خودم زنده حال و هوای حرم را می‌روم، حجم التماس دعاها عجیب غریب است. مردم گرفتارند، مردم اذیت‌اند، روزگار دردهای ناگفته است. به برنامه برمی‌گردیم. آقای طباخیان از اصحاب مولا می‌گوید و بزرگی‌شان و بعد اذان تهران را پخش می‌کنیم. به محضر حضرت می‌رسم. قصور و تقصیرهای امشب را التماس می‌کنم نادیده بگیرد. نماز صبح می‌خوانیم و به حرم بر می‌گردم. جهان قند است.

اول شخص

همراز عیاران

یادی از مرحوم حسن لاهوتی، مترجم و مولوی‌پژوه ساکن مشهد که هفدهم اسفند سال ۱۳۹۱ درگذشت



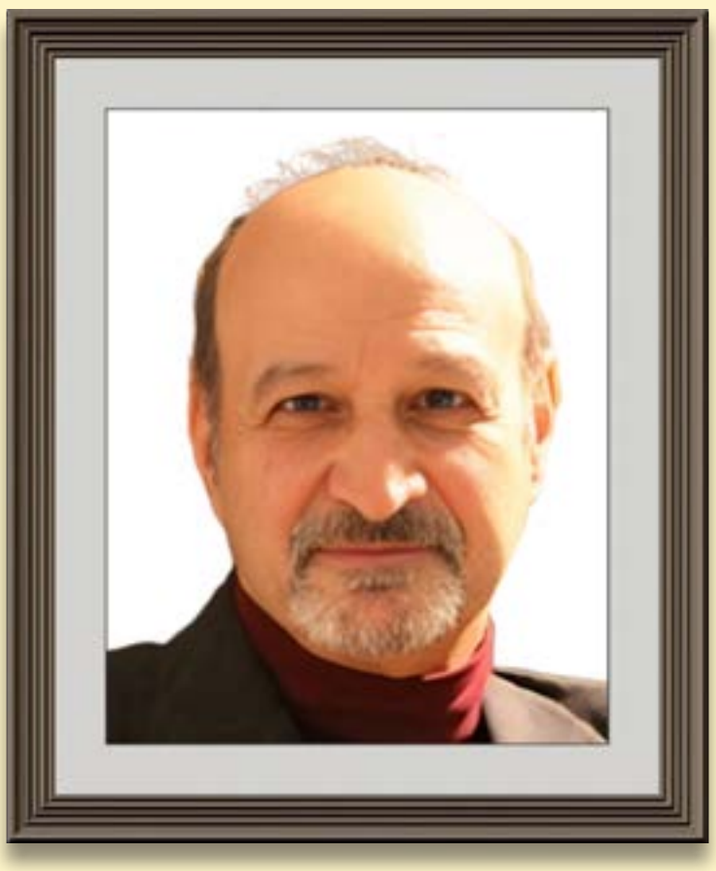
آزاده چشمه سنگی
نویسنده

خواندن و خواندن و نوشتن

اصلا مترجمی آن تقدیری نبود که روزگاری در عنفوان نوجوانی به ذهن حسن لاهوتی رسیده باشد. در زمانه‌ای که بیشتر بچه‌ها دلشان می‌خواست معلم و پزشک و آتش‌نشان و پلیس باشند، آمال حسن لاهوتی گرایش به یکی از زیرشاخه‌های هنر بود. به‌گفته خودش: «هرگز تصور نمی‌کردم روزی مترجم خطابم کنند! و از آن مهم‌تر اینکه بیش از همه‌کارها، به این پیشه شریف افتخارکنم! پیشه‌ای که همیشه من را در حالت دانشجویی و دانش‌اندوزی نگه می‌دارد که فیضی عظیم است!» او عادت داشت هرجا کلامی، شعری، مطلبی مأنوس با ادبیات، قلبش را می‌لرزاند، گوشه دفترچه‌اش یادداشت کند و گاهی به دست نوشته‌هایش سرکی بکشد و حظی ببرد و آن وقت‌ها که دست به ساز می‌برد و آرشه را به تارهای نازک ویلن می‌کشد، از آنچه به یاد دارد الهام بگیرد و در عالم نوا سیر کند. او داشت بی‌اراده در مسیر هنرگام برمی‌داشت که به لطف معلم زبان انگلیسی‌اش متمایل شد سمت مترجمی. پایه‌اش قوی بود و خلق‌وخوی دبیر کاربلد، سرنوشت حسن لاهوتی را عوض کرد. کسی که تا دیروز مست از عبارات ادبی و اشعار کوتاه و بلند و سیر در آفاق موسیقی بود، حالا داشت جهان را به زبان دیگری کشف می‌کرد؛ آن قدر که گذر زندگی‌اش به‌واسطه قبولی در دانشکده ادبیات مشهد، از سبزوار به مشهد افتاد؛ جایی که همان سال نخست پس از رویارویی با استاد مسلم تصوف و عرفان اسلامی، جناب سید جلال‌الدین آشتیانی، از او آدم دیگری ساخت؛ مصاحبتی ناب و بی‌رقیب که او را به عالم تحقیق و تألیف می‌کشاند و همان روزها بود که به‌گفته خودش آموخت «زندگی یعنی کتاب و تا توان فکری هست و نور چشم باقی است، باید خواند و نوشت»؛ آن چنان که پس از آن تا روزی که زنده بود، پیوسته خواند و خواند و نوشت.

ترجمه، تحقیق و عرفان

ادامه تحصیل و سفر به آمریکا برای سپری‌کردن دوره کارشناسی‌ارشد، پیشنهاد جناب آشتیانی بود. وقتی می‌رفت ایالت میشیگان، مملکت هنوز دست بازمانده‌های پهلوی بود و زمانی که برگشت، انقلابیون پیروز شده بودند. اما دنیای حسن لاهوتی همچنان گره خورده بود با معارفی که چکه چکه به‌واسطه استاد آشتیانی به ظرف وجودی لاهوتی می‌ریخت و او را روزبه‌روز شیداتر می‌کرد. او که به‌گواه مدارک دانشگاهی، مترجمی تمام و کمال بود، حالا خود را سپرده بود به دریای آثار فلسفی و عرفان اسلامی؛ آثاری که عرفان را از دریچه چشم شاعران عارف ایران به او نشان می‌داد. قله مکتوبات عرفانی در آثار شعرای ایرانی، پیش از حافظ و سعدی، مولانا بود. معانی ازگذر مثنوی معنوی رنگ تازه‌ای به خود می‌گرفت و تازه از اینجای کار به بعد بود که مهارت ترجمه و تحقیق را به خدمت گرفت تا عرفان و ادب فارسی را به جهانیان صادر کند.



دقیق، پیگیر و دغدغه‌مند

برای کسی که خلوت خانه و مطالعه و تحقیق و ترجمه، لذت‌بخش‌ترین و امن‌ترین کار دنیا بود، حضور در محیط پرازدحام دانشگاه و تدریس برابر دانشجویانی که شاید بیش از لذت آگاهی به دنبال کسب مدرک بودند، زجر پنهانی بود که باید به سبب گذران زندگی به جان می‌خرید. او که یک بار نیز در دهه ۴۰ تجربه کار در اداره اطلاعات و رادیو را داشت و تا مقطع بازنشستگی در سال ۱۳۵۹ در این مجموعه فعالیت می‌کرد، حتی از فکرکردن به تدریس خصوصی زبان انگلیسی و موسیقی ایرانی فراری بود و همان تدریس زبان در دانشگاه پیام نور مشهد برایش کفایت می‌کرد، اما فرصتی طلایی که او را تماما به ترجمه مشغول می‌کرد، استخدام در بنیاد پژوهش‌های اسلامی مشهد بود؛ جایی که او را فقط برای ترجمه می‌خواستند؛ ترجمه‌هایی که از همان ایام، خصوصیات خاص خودش را داشت: دقیق بود و وفادار به متن نویسنده و زبان فارسی. اولین اثری که ترجمه کرد، «شکوه شمس» از خانم آنه ماری شیمل بود؛ اثری موفق که بارها تجدید چاپ شد. آنه ماری شیمل با آن نگاه منصفانه به فرهنگ و عرفان ایرانی، حسن لاهوتی را مجذوب نوشته‌هایش کرده بود. شیمل نگاه لطیف و صادقانه‌ای داشت؛ زنی که نه مسلمان بود و نه ایرانی، اما کوشیده بود با نشان دادن چهره انسانی و روحانی اسلام، به‌ویژه پیامبر اکرم(ص)، تصویر نادرست غرب را در سر جهانیان محو کند. پس از آن، حسن لاهوتی با توفیق در انتشار نخستین ترجمه‌اش، به شکل جدی‌تری پیگیر کتب انگلیسی‌زبان درباره مولانا شد؛ مسیری بالابلند و پرفرازوفرود که با کتاب «مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب» اثر فرانکلین لوئیس به ایستگاه پایانی‌اش رسید و سند روشنی بر علاقه بی‌نهایت مرحوم لاهوتی به ادبیات کلاسیک و عرفان بود؛ گرایشی که بیش از همه به مصاحبت‌های مکرر روزگار جوانی او با استاد آشتیانی برمی‌گشت.

عصاره دو دهه مترجمی

از روزی که حسن لاهوتی دست به نوشتن و ترجمه برد، تا آن اسفندماهی که سرانجام بر اثر بیماری سرطان ریه چشم از جهان فروبست، شمار مقالاتش از پنجاه فقره گذشت و دست‌نوشت‌های ارزشمند او در مجلاتی چون «کلک» و «بخارا» و «تابران» و «حکمت» و «معرفت» و «گلچرخ» جاودانه شد. اما عصاره دو دهه فعالیت مستمر او در حوزه ترجمه، کتاب‌هایی بود نظیر خدمات مسلمانان به جغرافیا، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، سیری در افکار و آثار مولانا از پروفسور آنه ماری شیمل، مسلمانان هند بریتانیا، شرح مثنوی معنوی مشهور به شرح نیکلسون بر مثنوی (شش جلد) که در چهاردهمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان کتاب سال برگزیده شد، جغرافیا در قرن بیست‌ویکم، جانِ جان منتخبی از دیوان شمس، مثنوی تصحیح نیکلسون و محمد رسول خدا، اثر آنه ماری شیمل.

با این میراث گران‌مایه و پربار، به‌گفته همسرش، چکیده یافته‌های او در طول سال‌ها را می‌توان در همان خلوت خانه به وقت معاشرت با انبوه کتاب‌ها و دل‌سپردن به نغمه خوش ساز شنید؛ آن زمانی که از فرط شوق و شیدایی و وارستگی، دست به قلم می‌برد و مولوی‌وار می‌سرود:

«از قیل و قال مدرسه، آزرده‌دل، افسرده‌جان
رو در خرابات آورم، همراز عیاران شوم...»

برای نوشتن این مطلب از گفت‌وگوی حسن لاهوتی با فصلنامه علمی‌فرهنگی مترجم و روزنامه همشهری و وبگاه مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب استفاده شده است.

خیابان ۸۷ ام

احتیاط! مشغول شهرتکانی هستیم



شبنم کرمی
روزنامه نگار

قدیم‌ها خاطرم هست که پاکبانان برای جمع‌آوری زباله با گاری یا فرغون کوچکشان در تک‌تک خانه‌ها را می‌زدند و مردم هر محله پاکبانشان را دوستانه می‌شناختند. گاهی هم صاحب خانه‌ها به یک استکان چای یا هر کمکی از دستشان برمی‌آمد، میهمانشان می‌کردند. اما پس از اینکه بسیاری از خانه‌های حیاط‌دار قدیمی تبدیل به آپارتمان شد و محلات تقریبا از صمیمیت قدیم تهی شدند، شیوه جمع‌آوری زباله و پاک‌سازی شهرها هم تغییر کرد. ساعت از ۱۲ نیمه‌شب گذشته و صدای خش‌خش جاروی پاکبان شریف و غریب محله در سکوت خیابان تاریک، طنین انداز است. گاهی هم صدای کشیده‌شدن گاری زباله به‌گوش می‌رسد. در حال مطالعه به صداهای بیرون گوش می‌دهم و با خودم فکر می‌کنم بعضی شغل‌ها چقدر سخت و چه اندازه مهم هستند!

تصور می‌کنم این شب‌ها که سوز سرمای زمستان بدجوری پوست آدم را می‌درد و حتی توان این را دارد که از لباس‌های ضخیم هم بگذرد و لرز به جانمان بیندازد، ممکن است این پاکبان عزیز سردش باشد. شاید هم در اثر تحرک، سرما را خیلی حس نکند.

به تنهایی او در میانه شب تاریک و خطرهایی مانند احتمال تصادف یا سرقت یا هر خطر دیگری فکر می‌کنم که سرما و گرمای هوا در برابرش به چشم هم نمی‌آید. بارها خبر برخورد خودروهای بی‌احتیاط با پاکبانان در حال کار و فوت یا ازکارافتادگی برخی از آنان را شنیده‌ایم و غمگین شده‌ایم. اما جز اظهار اندوه‌کاری هم کرده‌ایم؟ تصور اینکه حتی اگر یک روز این عزیزان نباشند این کوچه و خیابان به چه شکلی درمی‌آید هم آزاردهنده است!

آن روز که باران می‌بارید و خیابان‌ها خیس و گل‌آلود بودند، یک‌باره یک پلاستیک پر از زباله‌تر که روی صندوق عقب یک خودرو در حال حرکت گذاشته شده بود، سر خورد و پخش زمین شد. خودرو بدون توجه به این جریان، سرعتش را بیشتر کرد و رفت. خودروهای عبوری دیگر نیز همان‌طور با سرعت از روی زباله‌ها رد می‌شدند و چنان چهره ناپسندی از این اتفاق به جا ماند که فقط ذهنم را درگیر یک موضوع کرد؛ چه‌کسی زیر این باران تند و در میان دید کم رانندگان از پشت شیشه‌های خیس ماشین‌هایی که با سرعت و برخی بی‌توجه به لغزنده‌بودن معابر در حال گذر هستند، باید این ناپاکی را از چهره خیابان بزداید؟

واقعا دلیل این حرکت ناپسند برخی رانندگان چیست؟ باورکنید که با برخی بی‌توجهی‌هایمان ممکن است جان عزیزانمان را به بازی بگیریم، خانواده‌ای را گرفتار و بی‌سرپرست کنیم، انسان‌هایی را زنان خوردن بیندازیم و باعث و بانی هزار و یک مشکل و مصیبت دیگر شویم.



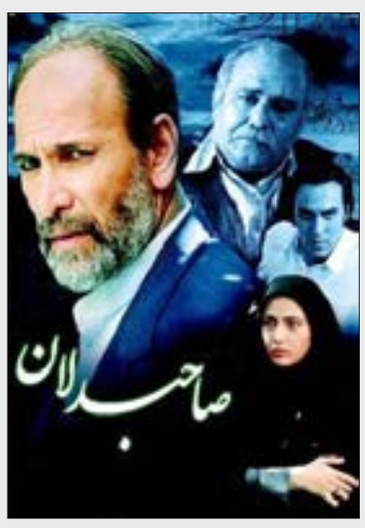
عکس: سعید گلی | شهرآرا

حقیقتا اگر خودمان دقایقی تحمل بوی ناخوشایند زباله تولیدی‌مان را نداریم، چرا به دیگرانی که هر روز بار پاکیزه و زیبا نگاه داشتن چهره شهرمان را به دوش می‌کشند، زحمت مضاعف جمع‌آوری و پاک‌کردن آن را از وسط خیابان‌های شلوغ و پرتردد روا می‌داریم!

این روزها در جای‌جای شهر، بنرهای «احتیاط! مشغول شهرتکانی هستیم» توجهمان را جلب می‌کند. پاکبانان عزیزی را می‌بینیم که در حال رنگ‌آمیزی جدول‌ها، گل‌آرایی باغچه‌ها یا پاک‌سازی آلودگی‌ها و زباله‌هایی هستند که ما به فراخور طبیعت ذاتی‌مان عامل تولیدش بوده‌ایم. این مردان بی‌ادعا در کمال مسئولیت‌پذیری و متواضعانه چه حقوق و مزایایی گرفته باشند چه نه، چهره شهر و محله‌هایمان را از زشتی پاک می‌کنند و طراوت و پاکیزگی را سخاوتمندانه هدیه می‌دهند. بیایید به نعمت حضور مؤثر این عزیزان، در عمل و به شایستگی قدردان و همراه باشیم.

سفره خاطرات

صاحبدلان ماه قرآن



«صاحبدلان» سریالی به کارگردانی محمدحسین لطیفی، زندگی پیرمردی صحاف به نام سید خلیل صحاف‌زاده را روایت می‌کند که یک قرآن قدیمی برای صحافی به دستش می‌رسد و پس از آن زندگی خود و نوه‌اش وارد دنیای تازه‌ای می‌شود. «صاحبدلان» در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۵ از شبکه یک سیما روی آنتن رفت. محسن محجوب، باران کوثری، محمد کاسبی، ثریا قاسمی، پوریا پورسرخ، مهرانه مهین‌ترابی و سیروس گرجستانی از بازیگران این سریال هستند. ساخت موسیقی سریال «صاحبدلان» را کارن همایونفر عهده‌دار بوده است.